



اصول فقہ ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۲۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

در مباحث پیشین بحث ما در مورد منجزیت و معذریّت قطع بود که این دو، بعد عملی قطع می باشد. در این درس بُعد دیگری از قطع مورد بررسی قرار می گیرد و جواز اسناد حکم مقطوع به خداوند متعال، به عنوان اثر سومی برای قطع مطرح می شود. با بیان این مطلب مباحث مربوط به قطع که در مبحث تمهید دنبال می نمودیم، به پایان می رسد. در ادامه برای اشراف بیشتر دانش پژوهان به مطالب گذشته شهید صدر به بیان خلاصه ای از مهم ترین مباحث گذشته و مقایسه مبنای خود با مبنای مشهور می پردازند.

جواز الإسناد إلى المولى

و هناك جانب ثالث في القطع غير المنجزية و المعذرية، و هو جواز إسناد الحكم المقطوع إلى المولى. و توضيح ذلك: أن المنجزية و المعذرية ترتبطان بالجانب العملي، فيقال: إن القطع بالحرمة منجز لها، بمعنى أنه لا بد للقاطع أن لا يرتكب ما قطع بحرمة، و إن القطع بعدم الحرمة معذر عنها، بمعنى أن له أن يرتكب الفعل. و هناك شيء آخر و هو إسناد الحرمة نفسها إلى المولى، فإن القطع بحرمة الخمر يؤدي إلى جواز إسناد الحرمة إلى المولى، بأن يقول القاطع: إن الشارع حرم الخمر؛ لأنه قول بعلم، و قد أذن الشارع في القول بعلم، و حرم القول بلا علم. و بالتدبر فيما بيناه من التمييز بين القطع الطريقي و القطع الموضوعي يتضح أن القطع بالنسبة إلى جواز الإسناد قطع موضوعي لا طريقي؛ لأن جواز الإسناد حكم شرعي أخذ في موضوعه القطع بما يسند إلى المولى.

تلخيص و مقارنة

اتضح مما ذكرناه أن تنجز التكليف المقطوع لما كان من شؤون حق الطاعة للمولى سبحانه، و كان حق الطاعة له يشمل كل ما ينكشف من تكليفه، و لو انكشافاً احتمالياً، فالمنجزية إذاً ليست مختصة بالقطع، بل تشمل كل انكشاف مهما كانت درجته، و إن كانت بالقطع تصبح مؤكدة و غير معلقة كما تقدم. و خلافاً لذلك مسلک من افترض المنجزية و الحجية لازماً ذاتياً للقطع، فإنه ادعى أنها من خواص القطع، فحيث لا قطع و لا علم لا منجزية، فكل تكليف لم ينكشف بالقطع و اليقين فهو غير منجز و لا يصح العقاب عليه، و سمي ذلك بقاعدة «قبح العقاب بلا بيان» أي بلا قطع و علم، و فاته أن هذا في الحقيقة تحديد لمولوية المولى و حق الطاعة له رأساً. و هذان مسلکان يحدّد كل منهما الطريق في كثير من المسائل المتفرعة، و يوضح للفتية منهجاً مغايراً من الناحية النظرية لمنهج المسلک الآخر. و نسمي المسلک المختار بمسلک «حق الطاعة»، و الآخر بمسلک «قبح العقاب بلا بيان».

جواز اسناد حکم مقطوع، به شارع مقدس

بحث‌های پیشین ما تا کنون، در مورد معذریّت و منجزیت قطع بود که مربوط به بعد عمل مکلف می‌شود. وقتی می‌گفتیم قطع منجز است، یعنی آن حکم مقطوع بر ذمه مکلف قرار داده می‌شود و مکلف باید آن را اتیان نماید و وقتی که می‌گوییم قطع معذر است، یعنی عمل بر طبق قطع، جایز می‌باشد و اگر خلاف واقع در بیاید، مولا حق عقاب کردن ندارد؛ به عبارت دیگر، بنده‌ای که طبق قطع خود عمل نموده است، مستحق عقاب نیست.

معذریّت و منجزیت، دو اثر قطع بود که مربوط به عمل مکلف می‌شد؛ اما قطع، دارای یک اثر دیگر در بعد نظری نیز می‌باشد، که عبارت است از: جواز اسناد حکم مقطوع به شارع مقدس؛ یعنی زمانی می‌توانیم حکمی را به خداوند متعال نسبت دهیم که قطع به صدور آن از شارع مقدس داشته باشیم و از روی ظن و گمان نمی‌توان حکمی را به شارع مقدس نسبت داد و تا وقتی که قطع به صدور حکم نداشته باشیم، اسناد آن حکم به خداوند عزوجل جایز نیست؛ بنابراین، قطع در کنار منجزیت و معذریّت، مجوز اسناد حکم به شارع نیز می‌باشد.

FG

- آثار قطع
- ۱. منجزیت؛ یعنی عمل مکلف بر طبق حکم مقطوع به لازم می‌باشد.
 - ۲. معذریّت؛ یعنی عمل مکلف بر طبق قطعش جایز می‌باشد و اگر طبق آن عمل نمود، اما قطعش خلاف واقع بود، عبد استحقاق عقاب ندارد.
 - ۳. جواز اسناد؛ یعنی قطع، مجوز اسناد حکم به شارع مقدس می‌باشد.

تطبیق

جواز الإسناد إلى المولى

جایز بودن مستند کردن حکم مقطوع به، به مولا

و هناك جانب ثالث في القطع غير المنجزية و المعذرية، و هو 'جواز إسناد الحكم المقطوع إلى المولى.

در کنار منجزیت و معذریّت، جانب سومی هم در قطع وجود دارد که عبارت است از: جواز اسناد حکمی که مکلف یقین به آن دارد، به مولا.

و توضیح ذلك: أن المنجزية و المعذرية ترتبطان بالجانب العملي، فيقال: إن القطع بالحرمة منجز لها^۱، بمعنى أنه^۲ لابد للقاطع أن لا يرتكب ما قطع بحرمة

توضیح آن (جواز اسناد حکم به مولا در موارد قطع) این است که منجزیت و معذریّت مرتبط به بعد عمل عبد می‌باشد. پس گفته می‌شود که قطع به حرمت، منجز حرمت می‌باشد؛ به این معنا که قاطع، نباید آنچه را که قطع به حرمتش دارد، مرتکب شود،

و إن القطع بعدم الحرمة معذر عنها، بمعنى أن له^۴ أن يرتكب الفعل.

۱. مرجع ضمیر: جانب ثالث.

۲. مرجع ضمیر: الحرمة.

۳. ضمیر شأن.

۴. مرجع ضمیر: قاطع.

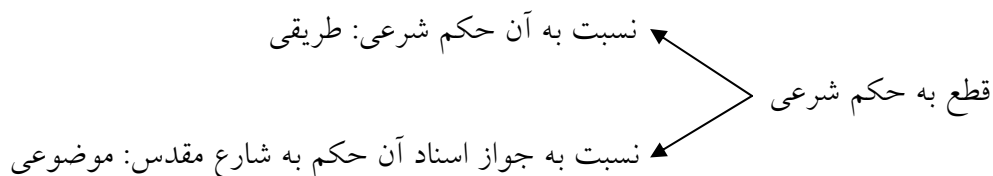
و هم چنین گفته می شود که قطع به عدم حرمت، معذر از حرمت می باشد؛ یعنی قاطع به عدم حرمت می تواند آن فعلی را که قطع به حرمتش دارد، مرتکب شود و اگر هم این فعل در واقع حرام باشد، مکلف نسبت به آن مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد.

و هناك شيء آخر^۱ و هو 'إسناد الحرمة نفسها إلى المولى، فإن القطع بحرمة الخمر يؤدى إلى جواز إسناد الحرمة إلى المولى، بأن يقول القاطع: إن الشارع حرّم الخمر؛ لأنه^۲ قولٌ بعلم، و قد أذن الشارع في القول بعلم، و حرّم القول بلا علم. و در کنار این منجزیت و معذریّت، چیز دیگری هم هست، که عبارت است از: جواز اسناد حرمت به مولا؛ قطع به حرمت خمر، منجر به جواز اسناد حکم حرمت به خداوند می شود و قاطع می تواند بگوید که خداوند خمر را حرام نموده است؛ زیرا این گفتار قاطع، سخنی از روی علم و یقین است و شارع مقدس، قول و سخن از روی علم را اذن و اجازه داده است و گفتاری که از روی علم نباشد، را منع نموده است.

موضوعیت قطع به تکلیف، نسبت به جواز اسناد حکم به شارع مقدس

گفتیم که یکی از آثار قطع، جواز اسناد حکم مقطوع به شارع مقدس می باشد؛ حال می خواهیم بگوییم که قطع نسبت به جواز اسناد، قطع موضوعی می باشد؛ یعنی در موضوع جواز اسناد، قطع به حکم اخذ گردیده است و لذا هر قطعی به حکم شرعی، هر چند که کاشف و طریق به آن حکم شرعی محسوب می شود، اما نسبت به جواز اسناد آن حکم به شارع مقدس، قطع موضوعی محسوب می شود.

FG



تطبیق

و بالتدبر فيما بيناه من التمييز بين القطع الطريقي و القطع الموضوعي يتضح أن القطع بالنسبة إلى جواز الإسناد قطع موضوعي لا طريقي^۳؛

با تدبر در مورد آن چه که در مورد تمییز قطع طریقی از قطع موضوعی بیان کردیم مشخص گردید که قطع به تکلیف نسبت به جواز اسناد حکم به شارع مقدس قطع موضوعی می باشد نه طریقی؛ لأنّ جواز الإسناد حکم شرعی أخذ فی موضوعه^۴ القطع بما یُسندُ إلى المولى. زیرا در موضوع جواز اسناد حکم به شارع مقدس قطع به آن چه که به شارع مقدس نسبت داده می شود اخذ شده است.

Sco۱: ۰۹:۰۴

۱. مرجع ضمیر: شيء آخر.

۲. مرجع ضمیر: قول القاطع.

۳. وأما بالنسبة إلى الحرمة فهو قطع طريقي.

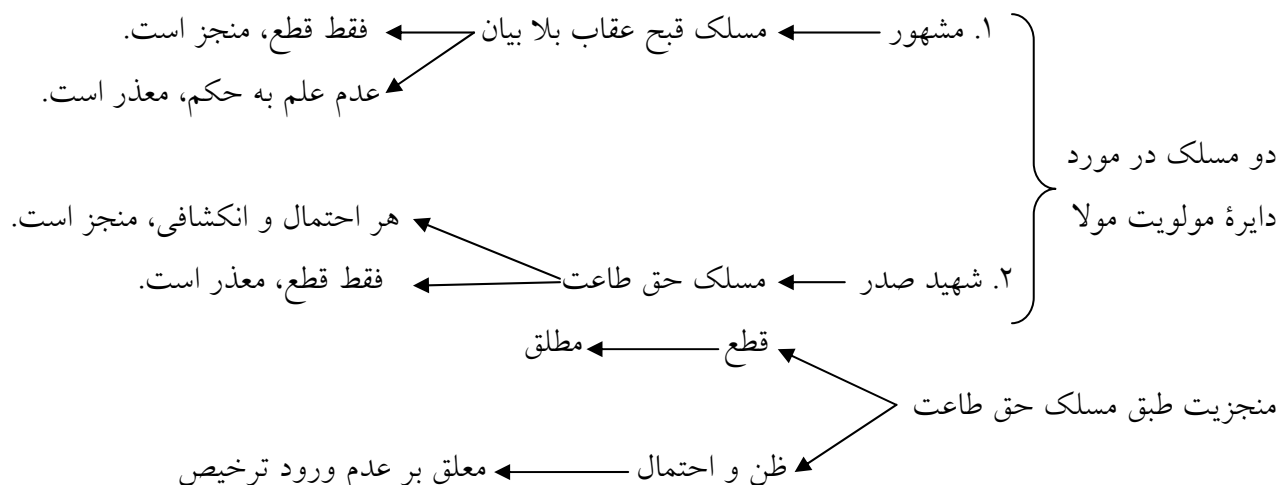
۴. مشار اليه: جواز الاسناد .

خلاصه‌ای از مباحث گذشته

برای اشراف دانش پژوهان به مطالب کتاب، شهید صدر در آخر بحث تمهید، خلاصه‌ای از مطالب این مبحث را بیان می‌نماید.

در این مبحث به دو مسلک اشاره شد؛ مسلک «قبح عقاب بلا بیان» که مسلک مشهور است و مسلک «حق الطاعة» که مسلک مختار شهید صدر (ره) می‌باشد. طبق این مسلک (حق الطاعة) تمام تکالیف منکشف، حجت می‌باشد، ولو که انکشاف در نازل‌ترین سطح باشد؛ لذا اگر مکلف، احتمال تکلیف هم بدهد، این تکلیف به حکم عقل بر او منجز است. اما این تنجیز عقلی برای انکشاف بر دو قسم می‌باشد. نسبت به قطع، این تنجیز مطلق است؛ یعنی شارع مقدس نمی‌تواند این تنجیز را اسقاط نماید؛ اما نسبت به ظن و احتمال، حکم عقل به تنجیز، معلق بر عدم ورود ترخیص از جانب شارع مقدس می‌باشد؛ یعنی شارع مقدس می‌تواند تنجیز ظن و احتمال را با صدور ترخیص اسقاط نماید؛ لذا طبق مسلک «حق الطاعة»، قطع در اصل تنجیز با ظن و احتمال مشترک است؛ اما منجزیت قطع، مطلق است و منجزیت ظن و احتمال، معلق بر عدم ورود ترخیص از ناحیه شارع مقدس می‌باشد.

FG



تطبیق

تلخیص و مقارنه

خلاصه‌ای از مطالب گذشته و مقایسه‌ای بین آنچه که گذشت

اتَّضَحَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ تَنْجِزَ التَّكْلِيفِ الْمَقْطُوعِ لَمَّا كَانَ مِنْ شُؤْنِ حَقِّ الطَّاعَةِ لِلْمَوْلَى سَبْحَانَهُ، وَ كَانَ حَقُّ الطَّاعَةِ لَهُ^۱ يَشْمَلُ^۲ كُلَّ مَا يَنْكَشِفُ مِنْ تَكَالِيفِهِ، وَ لَوْ انْكَشَافاً اِحْتِمَالِيًّا،

از آنچه که (در تمهید) بیان کردیم، روشن شد که منجز شدن تکلیف مقطوع، از شؤون حق طاعت مولا سبحانه و تعالی می‌باشد و حق طاعت مولا، شامل هر تکلیف منکشفی می‌شود، ولو که این انکشاف در سطح احتمال باشد؛

۱. مرجع ضمیر: مولی.

۲. مرجع ضمیر مستتر: حق طاعت مولی.

فَالْمَنْجُزِيَّةُ إِذَا لَيْسَتْ مَخْتَصَّةً بِالْقَطْعِ، بَلْ تَشْمَلُ كُلَّ انْكَشَافٍ مَهْمَا كَانَتْ دَرَجَتُهُ، وَإِنْ كَانَتْ بِالْقَطْعِ تُصْبِحُ مُؤَكَّدَةً وَغَيْرَ مُعَلَّقَةٍ^۱ كَمَا تَقَدَّمَ.

پس منجزیت (در این هنگام که مسلک حق طاعت را اختیار کردیم). مختص به قطع نیست، بلکه هر انکشافی را به هر درجه‌ای که باشد، شامل می‌شود، چه به درجه قطع باشد که شک با آن آمیخته نمی‌شود و چه به درجه احتمال باشد و اگر این منجزیت به قطع حاصل گردد، دو خصوصیت و امتیاز دارد، یکی این که مؤکدترین وضعیت خود را پیدا می‌کند؛ به این معنا که مخالفت با قطع، در اوج قبح می‌باشد و دیگر این که منجزیت آن مطلق است؛ یعنی منجزیتش معلق بر عدم ورود تریخص از جانب شارع مقدس نیست.

مقایسه مسلک حق طاعت با مسلک قبح عقاب بلا بیان

مسلک «قبح عقاب بلا بیان» که مسلک مشهور اصولیون است، توسط مرحوم وحید بهبهانی در مقابل اخباری‌ها که قائل به احتیاط بودند، مطرح گردید و پس از ایشان شخصیت‌های علمی برجسته‌ای مانند شیخ اعظم انصاری و محقق خراسانی این قاعده را مطرح کرده و مورد توجه و عنایت قرار دادند. قبل از شهید صدر، صاحب «منتقى الاصول» نیز این قاعده را مورد خدشه قرار داده است. مفاد این قاعده، این است که منجزیت و حجیت از آن قطع است و لازم ذاتی قطع محسوب می‌شود؛ لذا هر جایی که قطع نباشد منجزیتی نخواهد بود.

تطبیق

و خلافاً لذلك^۲ مسلک من افتراض المنجزية والحجية لازماً ذاتياً للقطع، فإنه^۳ ادعى أنها^۴ من خواص القطع، فحيث لا قطع ولا علم لا منجزية

خلاف آن‌چه که بیان کردیم (یعنی بر خلاف مسلک «حق طاعت») مسلک کسانی است که فرض را آن گرفته‌اند که منجزیت و حجیت، لازم ذاتی قطع است. اشخاصی که چنین فرض کرده‌اند، ادعا نموده‌اند که منجزیت و حجیت، از خواص قطع است و آن جایی که قطع و علم نیست، منجزیتی نیست

فكل تكليف لم ينكشف بالقطع واليقين فهو غير منجز ولا يصح العقاب عليه

و هر تکلیفی که به واسطه قطع و یقین احراز و منکشف نگردد، این تکلیف، منجز محسوب نمی‌شود. یعنی عقاب بر این تکلیف، صحیح و درست نیست. (و بر مکلف، امثال این تکلیف لازم نیست؛ ولو این که این تکلیف به مراتبی پایین‌تر از قطع منکشف باشد).

و سُمِيَ ذَلِكَ^۱ بقاعدة «قبح العقاب بلا بيان» أي بلا قطع و علم، و فاته^۲ أن هذا^۳ في الحقيقة تحديد لمولوية المولى و حق الطاعة له رأساً.

۳. المقصود به القطع والعلم التفصيلي لأن الإجمالي معلق أيضاً.

۱. مشار اليه: مسلک حق الطاعة.

۲. مرجع ضمير: من افتراض.

۳. مرجع ضمير: المنجزية والحجية.

۴. مرجع ضمير: التكليف.

این مسلک «قاعده قبح عقاب بلا بیان» نامیده شده است. و مراد از «بلا بیان» بدون قطع و علم است. از کسی که چنین فرض نموده است، این مطلب فوت شده است که محدود کردن حجیت به قطع و خصیصه قطع دانستن حجیت، در حقیقت، تحدید مولویتِ مولا و حق طاعت مولا است؛ (یعنی قائل به قاعده قبح عقاب بلا بیان توجه ندارد که با این مبنای خود، دایره مولویت مولا را محدود می‌کند).

و هذان مسلکانِ یحدّد کلّ منهما الطریق فی کثیر من المسائل المتفرّعة، و یوضّح للفقیه منهجاً مغایراً من الناحیه النظریه لمنهج المسلک الآخر.

این دو مسلک، (مسلک حق طاعت و مسلک قبح عقاب بلا بیان) راه را در بسیاری از مسائلی که متفرع بر این دو است، معین می‌کنند. این دو مسلک، هر کدام از ناحیه نظری راه و روشی مغایر، نسبت به راه و روش مسلک دیگر برای فقیه، تبیین می‌کند؛ یعنی هر کدام از این دو مسلک منهجی متفاوت نسبت به منهج مسلک دیگر تبیین و ارائه می‌نماید.

و نُسَمی المسلک المختار بمسلک «حق الطاعة»، والآخر بمسلک «قبح العقاب بلا بیان».

مسلک برگزیده خود را «مسلک حق طاعت» می‌نامیم و مسلک دیگر را «مسلک قبح عقاب بلا بیان».

Sco۲: ۲۳:۱۱

۵. مشار الیه: مسلک من افتراض المنجزية و الحجية لازماً ذاتياً للقطع.

۶. مرجع ضمیر: من افتراض.

۷. مشار الیه: تحدید دایره منجزیت.

۱. قطع به حکم، مجوز اسناد حکم به خداوند متعال می باشد.
۲. قطع به حکم شرعی نسبت به حکم جواز اسناد حکم به خداوند تبارک و تعالی، قطع موضوعی می باشد.
۳. در مورد دایره مولویت مولا دو مسلک وجود دارد:
الف) مسلک مشهور که قائل به قاعده قبح عقاب بلا بیان هستند.
ب) مسلک شهید صدر که قائل به قاعده حق طاعت مولی می باشند.
۴. محدود کردن دایره منجزیت، در واقع محدود کردن دایره مولویت مولی و توسعه دایره معذرت می باشد.
۵. طبق مسلک قبح عقاب بلا بیان منجزیت مختص به قطع می باشد و عدم العلم معذر محسوب می شود.
۶. طبق مسلک حق الطاعه هر انکشافی معذر است ولو این که در نازل ترین سطح انکشاف (احتمال) باشد و فقط قطع معذر تکلیف می باشد.
۷. طبق مسلک حق الطاعه، حجیت قطع مطلق است، ولی حجیت ظن و احتمال معلق بر عدم ورود ترخیص از جانب شارع مقدس می باشد.